

علمی

درک رفتار افکار عمومی در سیاست خارجی معاصر

وحید ذوالفقاری^{۱*}، نویسنده دوم، ^۱id

^۱ دکترای سیاست تطبیقی و مدرس دانشگاه مونیخ آلمان
^۲ اطلاعات نویسنده دوم

 10.22080/jpir.2021.20953.1197

چکیده

افکار عمومی به مثابه بخشی از زیست سیاسی جوامع و کارگزار روشنگر، شتر ضروری در سیاست خارجی است. در حالی که رهیافت سنتی با توجیه رازواری به عنوان ضرورت سیاست خارجی، تلقی رسانه های جمعی به عنوان عقل منفصل افکار عمومی و قرائت استعلایی از سیاست خارجی، منکر زیست سیاسی مستقل افکار عمومی است، قرائت نوین با انتقاد از نگاه ویتروینی رهیافت سنتی، تکیه بر فرسایش انحصار اطلاعاتی سیاست گذاران در پرتو فرافراآیندهای جهانی شدن و انقلاب شناختی، قائل به تأثیر افکار عمومی بر سیاست خارجی است. اهمیت افکار عمومی در رهیافت مدرن تا حدی است که ناسازگاری شناختی بین افکار عمومی و سیاست گذاران خارجی، تصمیم گیری خردمندانه را متزلزل می سازد. در بیان دیگر، دسترس پذیری سیاست خارجی، هزاره سوم را به قرن شهروندی مبدل ساخت. بر اساس این ملاحظات، تحلیل پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی به اهتمام اصلی نگاشته جاری بدل شد. برخلاف قرائت علمای روابط بین الملل که افکار عمومی را بی نگرش و کنش پذیر می پندارند، فرضیه پژوهش، افکار عمومی را به عنوان کنش گران خردورزی تلقی می کند که بر حسب محیط و موضوع تصمیم، بر سیاست خارجی اثر می گذارند. پژوهش جاری با استفاده از رهیافت جامعه شناسی کثرت گرا و تز اولویت شناختی، و روش تحلیلی- تطبیقی به آزمون فرضیه مبادرت می کند.

تاریخ دریافت:

۲۰ بهمن ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش:

۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۰

تاریخ انتشار:

Click or tap here to enter text.

کلیدواژه ها:

افکار عمومی، انقلاب شناختی، جهانی شدن، سیاست خارجی، قرن شهروندی

* نویسنده مسئول: وحید ذوالفقاری

آدرس: دکترای سیاست تطبیقی و مدرس دانشگاه مونیخ آلمان

ایمیل: Zolfaghari.vahid@gmail.com

تلفن: Click or tap here to enter text.

۱ مقدمه

افکار عمومی به مثابه هسته اصلی دموکراسی و یکی از نیروهای اجتماعی اثرگذار بر تصمیمات سیاسی، قدمتی به درازنای تاریخ دارد. اما اهمیت افکار عمومی در نزد علمای روابط بین الملل و سیاست خارجی و احیای آن به مثابه یکی از بازیگران دارای قدرت و تو از سده هیجدهم، مولود روندهای تاریخی و رشد تجهیز شناختی و فناوری های اطلاعاتی بوده است. با وجود زایندهگی افکار عمومی در تحولات سیاسی، مسئله رابطه آن با سیاست خارجی به یک چالش مبدل گردید. فقدان ائتلاف آراء، خوانش سه گانه انفعال، انکار و اتقان را موجب گردید.

حسب چنین قرائتی، تأکید رئالیست ها بر انفصال بین افکار عمومی و سیاست خارجی، ناشی از ماهیت غیراجتماعی سیاست خارجی است. حال آن که دموکرات ها آن را سرمایه سیاسی و منبع مشروعیت تصمیمات سیاست خارجی می پندارند. در نهایت، عمل گرایان با اذعان به اهمیت افکار عمومی، حساسیت و راهبردی بودن موضوعات سیاست خارجی را عامل رخوت سیاسی و مسند انفعالی آنها تلقی می کنند. فارغ از چنین رهیافت هایی، فهم پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی، نیازمند گونه بندی افکار عمومی است. حسب چنین ضرورتی، برخی مردم با جهت گیری تبعی، شناخت چندانی از سیاست خارجی ندارند. اما برخی دیگر با وجود داشتن ایستار مشارکتی، اثرگذاری بر سیاست گذاری خارجی را تابع تألیف و تجمیع مطالباتشان توسط گروه ذی نفع می دانند. اما تنها حلقه کوچکی از مردم، با داشتن ایستار مشارکتی، هم علاقه و هم قدرت اثرگذاری بر سیاست خارجی را دارند (Neack, 2008: 115). با این وجود، پیوند بین سیاست خارجی و افکار عمومی یک موضوع غامض باقی ماند.

قرائت ارتدوکس با تلقی رازآلودگی به عنوان ضرورت دیپلماسی، افکار عمومی را محدودیتی بر سیاست خارجی می انگارد. در نگاهی دیگر، تلقی

رسانه های جمعی به عنوان منبع اصلی شناختی افکار عمومی، به استخدام تاکتیک پوپولیسم راهبردی جهت بسیج سیاسی یا غیربسیجی سازی آنها در موضوعات مختلف سیاست خارجی منجر می شود. چنین منطقی حاصل شکاف دیجیتالی و معرفتی بین افکار عمومی و نیروهای سیاست گذار است. چنین قرائت استعلایی از سیاست خارجی و جلوس مادونی افکار عمومی، به بی تفاوتی و بیگانگی سیاسی شهروندان منجر گردید. به این ترتیب، تجربه بازیگر قربانی و نگاه ویتروینی به افکار عمومی از یک سو و شکنندگی زیست مستقل سیاسی از سوی دیگر، به تلاش اندک آنها برای اثرگذاری بر سیاست خارجی منتهی شده است. از این رو، تلاقی سندروم حاشیه راندگی و تشکیک انگار در رهیافت سنتی باعث شد تا افکار عمومی بیش از عقلانیت، به عنوان یک مشرب انگاشته شود. اما در پرتو فرسایش گسست شناختی، انحصار اطلاعاتی نخبگان سیاسی در سیاست خارجی از دست رفت. چنین باختی ضمن توزیع و تخلیه اطلاعاتی، کارویژه مشروعیت آفرینی افکار عمومی برای رهبران سیاسی، رفتار کرسی طلبانه و تلاش برای تعریض پایگاه حمایتی- اجتماعی سیاست گذاران، روزنه ها و منفذهای بسیاری برای اثرگذاری افکار عمومی در سیاست خارجی ایجاد کرد. تعمیق معرفتی- شناختی افکار عمومی، ضمن سهولت در درک پیام های سیاست خارجی، ترجمه پیام ها را به ایستار سیاسی در سیاست خارجی مبدل می کند. در پیوند با نوع سیستم سیاسی، اثرگذاری افکار عمومی بر سیاست گذاری خارجی ناشی از تجهیز شناختی از مجاری اطلاعاتی نوین، ماهیت سیاست جوامع دموکراتیک و منطق انتخاباتی است (ذوالفقاری، ۱۳۹۹: ۱۰۴-۱۰۳). اهمیت افکار عمومی در رهیافت مدرن تا حدی است که ناسازگاری شناختی و تفاوت ادراکی بین افکار عمومی و سیاست گذاران خارجی، ضمن کاهش نرخ عقلانیت، تصمیم گیری متأملانه و خردمندانه را متزلزل می سازد. اما ناگفته پیداست که قرائت های

اما تحولات و دگرذیسی های مستحدث در جوامع غربی، ضمن نمایندگی قرائت نوین از پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی، خوانش ارتدوکسی دکترین شکاف را به چالش کشانید. نطفه چنین رنسانسی در جنگ ویتنام و تکثیر رژیم های دموکراتیک در نیمکره غربی بسته شد. جنگ ویتنام به مثابه شالوده عینی چنین تحوّل، بستر لازم برای بازسنجی در رهیافت های نسل اول مطالعات را تمهید کرد. از سوی دیگر، تأکید منتقدان بر ضرایب خطای نظرسنجی ها و پیمایش های گوناگون، به تعدیل نگاه مینی ماکسی منجر گردید. حسب چنین فهمی، سیاست خارجی از انحصار موضوعات سخت افزاری درآمد و متقاعد سازی افکار عمومی به مثابه منبع مشروعیت تصمیمات و یا ذخیره حمایتی رفتار دولت ها، به یک ضرورت مبدل شد (Howard, 1983: 317). سیمای روشی چنین تحوّل، با آزمون فرضیه آلموند- لپمن، افکار عمومی را نیروی اثرگذار بر سیاست خارجی پنداشته است. در سوی دیگر، اشاعه رژیم های دموکراتیک و دموکراسی اطلاعاتی- شناختی به مثابه پایگاه ذهنی چنین تحوّل، منطق پاسخ گویی و کرسی طلبی رهبران سیاسی و تلاش برای حفظ قدرت از یک طرف و تجهیز شناختی شهروندان به عنوان مولود فناوری های اطلاعاتی از طرف دیگر، مرجعیت افکار عمومی در سیاست خارجی را احیا کرد. ملهم از چنین سرمایه های روشنفکرانه ای، افکار عمومی صاحب نگرش و ایستار هدفمندی در سیاست خارجی هستند (Page & Bouton, 2006: x). حسب چنین نقطه عطفی، افکار عمومی نه تنها بر سیاست خارجی تأثیر دارند، بلکه صاحب جهت گیری و ایستارهای سازمانی، همساز و ثابتی در موضوعات سیاست خارجی هستند.

بنابراین، در دنیایی مملو از تهدیدات تروریستی، تحولات ژئوپلیتیکی، تکانه های اقتصادی، مخاطرات زیست محیطی، فقر فزاینده و تهدیدات حقوق

متعدد از رابطه بین افکار عمومی و سیاست خارجی یک پدیده جدید نیست، بلکه سابقه طولانی دارد.

از منظر روند پژوهی، نقطه عزیمت تفحص در رابطه بین افکار عمومی و سیاست خارجی، دکترین «لپمن- آلموند» در طی سال های بین دو جنگ جهانی است. این دکترین با انکار پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی، افکار عمومی را کلیشه های نامتقنی می پندارد که مولود مانایی در «حاد- دنیا» است^۱ (Lippmann, 1991: 80- 92). هم چنین، گابریل آلموند در اثرش با عنوان «مردم آمریکا و سیاست خارجی»، بر این باور است که عدم تجهیز شناختی شهروندان به بی تفاوتی، بیگانگی و بی تأثیری بر سیاست خارجی می انجامد (Almond, 1960: 76). چنین قرائت انقطاعی در مکتب جامعه شناسان کلمبیا و میشیگان جلوه بارزتری یافته است. به این صورت که این پیمایش ها با تأکید بر شناسه های توپوگرافیک و فردی از یک سو و منطق حزبی از سوی دیگر، موضوعات سیاستی را از زنجیره التفات افکار عمومی به حاشیه راندند (Page & Bouton, 2006: 20). اما مانور و ملازمت سیاسی رئالیسم از یک طرف و رویش نظریه «مشرب» آلموند از طرف دیگر، به ارتداد و انکار افکار عمومی به مثابه نیروی اثرگذار بر سیاست خارجی منجر گردید. حتی هیمنه و سیطره این دکترین، روزنا را به این باور رسانید که تنها اقلیتی از افکار عمومی (کمتر از ده درصد)، در تصمیمات سیاست خارجی مشارکت می کنند (Rosenau, 1961: 39-40). اما انتقادات فیلیپ کانورس، آخرین رشته های پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی را پاره کرد. یافته های حاصل از مطالعه افکار عمومی در دانشگاه میشیگان توسط کانورس، ضمن برجسته سازی دکترین گسست، آغازی برای اتهام «بی نگرشی» افکار عمومی شد (Converse, 1970: 33-76).

3. Non-Attitudes

1. Pseudo World

2. Mood Theory

ایجاد می کند (Lipari, 1999: 86). اما کنترل شهروندان توسط صاحبان قدرت در قرائت انتقادی یا کارکردگرایی رادیکال، افکار عمومی را آینه تمام نمای افکار نخبگان می پندارد که تنها ایستارها و مواضع نخبگان سیاسی را نمایندگی می کند.

این گونه قرائت های دیالکتیکی از افکار عمومی به ویژه در عصر جنگ های بزرگ جهانی، به مثابه جنگ روابط عمومی انگاشته شد. به این معنا که انعطاف و اجتماعی سازی دیپلماسی در انگاره تشکیک گرایان به عنوان بزرگ ترین تهدید سیاست خارجی محسوب می شد (مورگنتا، ۱۳۸۴: ۵۵۸) حال آن که بر اساس نگره لیبرال ها، مشارکت افکار عمومی در سیاست خارجی به رفتارهای مسالمت آمیز می انجامد. این خوش بینی تا حدی پیش رفت که نظم نوین جهانی وودرو ویلسون بر سیاست خارجی و دیپلماسی دموکراتیک مبتنی بود (Holsti, 1992: 440). شالوده معرفت شناسانه خوانش رئالیستی از افکار عمومی، اولویت سیاست معیشتی بر سیاست خارجی می باشد (Iyer, 2020: 2). حال آن که لیبرال ها دکترین رستگاری را مبنای معرفتی خودشان قرار دادند. به این معنا که افکار عمومی درمان بسیاری از مشکلات حکومت است.

لایه های مختلف روایی از پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی، اندیشه ورزان ژرف نگر را با این معماها مواجه ساخته است که آیا تصمیم گیران سیاست خارجی به افکار عمومی توجه دارند؟ کدام متغیرهای افکار عمومی بر سیاست گذاری خارجی تأثیر بیشتری دارند؟ آیا افکار عمومی در برخی حکومت ها بهتر از دیگر حکومت ها نمایندگی می شوند؟ با وجود کثرت تقریری و تفسیری، یک پاسخ دیالکتیکی به مثابه دستاورد دهه ها تلاش برای فهم رابطه بین افکار عمومی و سیاست خارجی خودنمایی می کند.

درک الیستی و استعلایی سنت گرایان با تقدیس سیاست خارجی و نشان دادن آن بر برج عاج

بشری، فهم مهم ترین اهداف سیاست خارجی، ابزارهای نیل به چنان اهداف، شرایط کاربرد ابزارهای نظامی یا دیپلماتیک و چگونگی کسب اهداف سیاست خارجی، نیازمند رجوع به افکار عمومی است. طبق چنین قرائتی، همنشینی و هارمونی بین افکار عمومی و حکومت یک نیاز محسوب می شود.

۲ چارچوب مفهومی

قرائت سیاست مداران، سیاست شناسان، روزنامه نگاران سیاسی و فلاسفه اجتماعی از افکار عمومی به مثابه بخشی از زیست سیاسی جامعه، نماینده خوانش های گوناگونی از آن است. در حالی که تشکیک گرایان آن را یک موضوع ناخوانده و بدخیم می دانند، عمل گرایان آن را شرّ ضروری و خوش بینان آن را یک ضرورت وجوبی می پندارند. این گونه رهیافت های هنجاری کلاسیک در جامه رهیافت های مدرن کارکردگرایی لیبرال، سازه انگاری، انتقادی و تجدیدنظرطلبانه قامت می بندند. رویه پائین به بالا و متقابل ارتباطات در کارکردگرایی لیبرال و دسترس پذیری ابزارهای مشارکت در سیاست گذاری خارجی، افکار عمومی را به مثابه یک نیروی اجتماعی مستقل و تأثیرگذار معرفی می کند (Curran, 1996: 138). چنین قرائتی با نمایندگی مکنونات خوش بینانه جفرسون، روسو و ارسطو، تأمین اطلاعاتی افکار عمومی با رسانه های مستقل را فرصتی جهت بدل شدن به بازیگر دارای قدرت و تو در سیاست خارجی می پندارد. سازه انگاران، افکار عمومی را محصول روابط متقابل نمادین در جامعه متأثر از گفتمان سیاسی می دانند. با وجود اثرپذیری افکار عمومی از صاحبان قدرت در این قرائت، مرجعیت تر روابط متقابل بین همسویی شناختی و تأثیر اجتماعی، بنیانی برای اثرگذاری افکار عمومی بر سیاست خارجی بنا می کند. به بیان دیگر، پیوند متقابل شهروندان، ضمن تبدیل مطالباتشان به یک مانیفست از مجرای گفتمان سیاسی- اجتماعی، فرصتی برای تأثیرگذاری بر سیاست گذاری خارجی

¹. Doctrine of Salvation by Public Opinion

۲.۱ سنت ها و الگوهای پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی

افکار عمومی به مثابه یک مفهوم اجتماعی، به تحلیل شرایط اجتماعی دست می زند. طبق چنین فهمی، افکار عمومی به میزان پاسخ گویی قانون به شهروندان، اثرگذاری بر رفتار فردی، نیروی پیش بینی تحولات اقتصادی و تهدیدی برای جوامع توده ای تلقی می شود. تعدد قرائت ها و کثرت تفسیر ها از افکار عمومی در طی تاریخ، سنت های گوناگون تحلیلی برای مطالعه آن به وجود آورد.

بر اساس سنت هنجاری- سیاسی و گفتمان هابرماس به عنوان سردمدار این قرائت، افکار عمومی به مثابه یک مفهوم هنجاری، شهروندان آگاه را به برآورد منطقی تحولات سیاسی- اجتماعی از مجرای فرآیندهای آرمانی ملزم می کند. اما لیپمن و لوهمن به عنوان پیشگامان سنت کارکردی، افکار عمومی را یک نهاد اجتماعی و بستری برای همسازی با واقعیات اجتماعی پیچیده می پندارند. ادوارد رز به عنوان نماینده سنت جامعه شناختی، افکار عمومی را نهادی می پندارد که جامعه را ملزم به کنترل اجتماعی افراد می کند. در بیان دیگر، افکار عمومی نیروی پیوند دهنده شهروندان است. اما سنت مطالعات پیمایشی به مثابه مولود روش های پیمایشی مدرن در دهه ۱۹۳۰، ضمن ارائه پیچیده ترین تعریف از افکار عمومی، آن را معیاری برای فهم ایستارها و افکار شهروندان درباره یک موضوع خاص می پندارد. در نهایت، سنت روان شناسی اجتماعی به مثابه اندماجی از رهیافت های بالا، افکار عمومی را بازتاب پراکندگی مواضع درباره موضوع خاص می داند که انگیزه ای برای افراد جامعه جهت نظرورزی ایجاد می کند. چنین سنت های تحلیلی مختلف، فهم منابع شناختی سیاست گذاران خارجی برای نمایندگی افکار عمومی را به یک معمای پژوهشی بدل ساخت. مطالعه چنین منابعی، باعث طرح

انتزاعیات، افکار عمومی را ناتوان از فهم رفتار دولت می پندارد. هم چنین ناپایداری و تلون افکار عمومی، ضرورتی برای استخدام رویه بالا به پائین ایجاد کرد که جز حق دموکراتیک رأی دهی، تأثیری بر سیاست خارجی نخواهند داشت (Lippmann, 1952: 20-30). پیرو چنین خوانشی، کالین پاول دیپلماسی را متقاعدسازی زیر سایه قدرت معنا می کند (Powell, 2008: 216). اما تجدیدنظرطلبان ضمن انتقاد از سنت گرایان، انحصار اطلاعاتی را دلیل کافی برای بی توجهی به افکار عمومی در سیاست خارجی نمی دانند. بلکه ارزش ها و مشخصات فردی، هویت های ملی و فروملی، برآوردهای فایده گرایانه، هزینه های انسانی مداخلات نظامی، اهداف، مشارکت شهروندان، اختلاف نخبگان و سربازگیری و پیامدهای ایجابی منازعات به عنوان متغیرهای سیستمی افکار عمومی در تکوین سیاست خارجی بسیاری از دموکراسی های غربی می باشند. این قرائت نوین با تلقی افکار عمومی به مثابه بازیگر قربانی، بر این باور است که دستکاری رسانه های جمعی در افکار عمومی و استفاده ایزاری رهبران سیاسی از آن، و زیست سیاسی شکننده و وابسته به غفلت از افکار عمومی در سیاست خارجی منجر گردید. حال آن که افکار عمومی یک موضوع تحول- پایه و بسترپرورده است. چنین قرائت دوگانه ای به مثابه صف آراییی دکتترین شکنندگی افکار عمومی در برابر دکتترین افکار عمومی منطقی در مطالعات مختلف جلوه یافت.

بنابراین، تعدد قرائت ها و تکتّر گفتمان ها درباره پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی نشان می دهد که تأثیرات افکار عمومی بر سیاست خارجی بر مبنای موضوعات مختلف تفاوت می یابد. از سوی دیگر، تأثیر افکار عمومی بر سیاست خارجی در کشورهای مختلف با فرهنگ سیاسی گوناگون فرق می کند.

3. Luhmann

1. Colin Powell

2. Lippmann

الگوهای مختلفی از پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی می شود.

۲.۲ الگوی نخبه گرایانه

فهم الییتیستی از سیاست خارجی، دستاویزی برای برخی محققان جهت درک نخبگان غیرحکومتی به مثابه یکی از مجاری اثرگذاری شهروندان بر سیاست خارجی به بار آورد (Almond, 1960). این الگو با الهام پذیری از تز مهندسی معکوس، برخی نخبگان سیاسی را به عنوان حامیان و متخصصان صاحب نفوذ و تأثیرپذیر از افکار عمومی در سیاست خارجی تلقی می کند. حسب چنین فهمی، روابط متقابل پایدار با سیاست گذاران و شبکه های گفتگو با نخبگان (مجلات سیاست خارجی، روزنامه ها)، به عنوان میانجی یا نماینده افکار عمومی در فرآیند سیاست خارجی است. چگونگی کنترل احساسات و اندیشه های مردم از مجرای سیاست رسانه ای و توزیع سیاست های قالبی به شالوده اصلی این الگوست. رویه الییتیستی این نظریه با تأکید ضمنی بر سطوح گوناگون نفوذ سیاست گذاران بر رسانه ها جهت هدایت افکار عمومی در موضوعات سیاست خارجی، به دستکاری در افکار عمومی دست می زند (Entman, 2004: 9). طبق چنین فهمی، تعمیم انگاره ها و اندیشه های حکومتی به جامعه، با فعال سازی تمامی کارگزاران حاکمیتی در فضای آشوب، نحوه کنترل بر فرآیند چارچوب بندی سیاست ها جهت تعریض پایگاه اجتماعی و تکثیر ذخایر حمایت عمومی را به یک مسئله مهم بدل ساخت. رهیافت حلقوی و دوار این الگو، از یک سو سیاست گذاران را به چارچوب بندی اهداف سیاست خارجی جهت همسازی ساخت های رسانه ای با اولویت های خودشان سوق می دهد و از سوی دیگر، اثرگذاری افکار عمومی به چگونگی قاب بندی موضوعات سیاست خارجی در کشاکش تقریری بین نخبگان سیاسی و رسانه های جمعی بستگی تام دارد.

۲.۳ الگوی فشار

بر اساس الگوی کثرت گرا، افکار عمومی از طریق رفتارهای خودپارانه گروه های ذی نفع به حکومت منتقل می شود. با وجود غفلت از مطالعه نقش گروه های ذی نفوذ و شکاف تحقیقاتی بر سر میزان نفوذ این نیروهای اجتماعی، تلاش این گروه ها برای تجمیع و تألیف مطالبات عمومی و انتقال آن به حکومت، شبکه مهمی برای اثرگذاری افکار عمومی بر سیاست خارجی می باشند. شالوده اصلی این الگو، نه بر کارویژه تنظیمی، بلکه بر کارکرد تحدیدی افکار عمومی استوار است. به این معنا که افکار عمومی نه به تنظیم سیاست خارجی، که محدودیت هایی برای آن به وجود می آورد. به بیان دیگر، محدودیت آفرینی افکار عمومی برای سیاست های اعمالی سیاست گذاران خارجی، ضمن هزینه سازی سیاسی برای تصمیم گیران، اختیارات آن ها در سیاست گذاری خارجی را کاهش می دهد. اما زمانی که شدت شکاف های الییتیستی کمتر و ذخایر و پایگاه های حمایتی بیشتر باشد، اختیار عمل سیاست گذاران خارجی افزایش می یابد (Sobel, 2001: 5). طبق چنین فهمی، تعلیم، تربیت و دستکاری در افکار عمومی به مثابه مکانیسم های سیاست گذاران برای مشروع سازی سیاست ها و رفتار هایشان بدل می شود. منطق اصلی چنین اقدامی، آگاهی از محیط افکار عمومی و پیوند بین مواضع و تصمیمات است. چنین محیطی، پایگاه اجتماعی سیاست گذاران و همسویی افکار عمومی با تصمیمات و رفتارهای سیاست خارجی را ضرورت بخشیده است. از این رو، رابطه دوجانبه ای بین افکار عمومی و سیاست خارجی حاکم است که علاوه بر پاسخ گو سازی سیاست گذاران نسبت به رفتارها، تجهیز شناختی و آموزشی شهروندان را هم تضمین می کند.

۲.۴ الگوی تجهیز شناختی

رسانه های خبری به عنوان منبع شناختی- اطلاعاتی، به دو شیوه به نمایندگی افکار عمومی در سیاست گذاری خارجی دست می زنند. گزارش گران به عنوان یکی از نیروهای آگاه و بادانش در سطح جامعه از

می پردازند، عده ای دیگر، چنین پیوندی را ساده انگاری مطالعاتی و سیاسی تلقی می کنند (Cohen, 1973). طبق این الگو، تأثیر افکار عمومی بر سیاست خارجی یک موضوع زمینه پرورده است. به این معنا که در موضوعات مختلف سیاست خارجی و حکومت های مختلف تفاوت دارد. بر اساس چنین فهمی، سیاست مداران همیشه به هدایت و یا تابعیت از افکار عمومی نمی پردازند (Efimova & Strebkov, 2020: 94-97)، بلکه رفتارهای تصمیم گیران به اقتضای محیطی و شرایط سیاست گذاری خارجی بستگی تام دارد. حسب این قرائت، زمانی که افکار عمومی دارای ایستار و موضع منسجم و یکدستی در موضوعات سیاست خارجی باشند، پاسخ گویی سیاست گذاران به افکار عمومی ضرورت می یابد. اما چندپارگی و شکاف افکار عمومی درباره موضوعات سیاست خارجی، سطح پاسخ گویی سیاسی سیاست گذاران را کاهش می دهد.

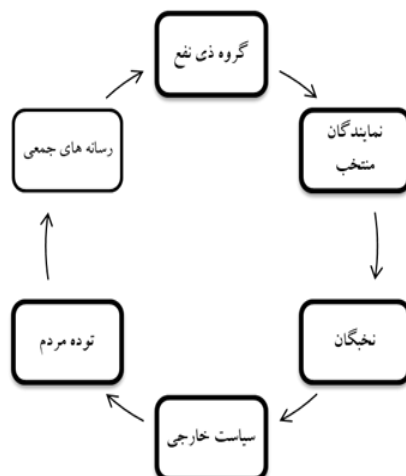
۲.۶ الگوی مردم گرایی

اگرچه اغلب توده مردم به عنوان عامه پسندترین تعریف از افکار عمومی انگاشته می شود، اما در زمان مطالعه پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی، تعیین پایگاه و مرجع افکار مشکل است. با این وجود، تماس های تلفنی، مکاتبات و نامه نگاری ها از یک سو و نظرسنجی افکار عمومی از سوی دیگر به عنوان پایگاه های اصلی افکار عمومی می باشند. هم چنین، اگرچه نظرسنجی و پیمایش ها به عنوان منبع مستقیم افکار عمومی تلقی نمی شوند اما کاربرد گسترده ای در محافل دانشگاهی و تحقیقاتی دارند (Jentleson, 1992).

یک طرف و انتقال مطالبات جامعه به حکومت از طرف دیگر، بستری برای اثرگذاری افکار عمومی بر سیاست خارجی مهیا می کنند. سندروم برجسته سازی و چارچوب بندی به عنوان دو منطبق رفتاری رسانه ها، ضمن پوشش خبری افکار عمومی، به بسیج مطالبات و خواسته های آن ها دست می زند که در نهایت، بستری برای اثرگذاری افکار عمومی بر سیاست خارجی تمهید می کند. طبق این الگو، تأسیس شبکه های خبری بین المللی، با تجمیع و تألیف اولویت های افکار عمومی، تأثیرات بسزایی بر سیاست خارجی دولت ها به ویژه در طی سال های پس از جنگ سرد گذاشته است. این شبکه های خبری با تجهیز شناختی افکار عمومی، امکانی برای اثرگذاری آن ها بر سیاست خارجی به وجود آوردند. از سوی دیگر، شبکه های خبری با نمایندگی افکار عمومی، تأثیراتی بر فرآیند تصمیم گیری و چگونگی رفتار سیاست گذاران در موضوعات مختلف سیاست خارجی می گذارند. یکی از مصادیق بارز این الگو در نگاه سیاست مداران و ناظران سیاسی، تأثیرات فزاینده شبکه سی.ان.ان در تجهیز شناختی افکار عمومی در مداخله نظامی ایالات متحده آمریکا در عراق، سومالی، بوسنی و کوزوو است (Tomz & Weeks, 2020: 2-3).

۲.۵ الگوی نمایندگی سیاسی

بر اساس منطق کلاسیک نمایندگی، مسئولان منتخب به عنوان نمایندگانی رفتار می کنند که به طور مستقیم به بیان نظرات و دیدگاه های مردم دست می زنند. چنین رفتاری به مثابه گونه ایده آل پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی است. در حالی که برخی منتخبان به نمایندگی افکار عمومی



شکل ۱ الگوهای پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی

هم از رفتارهای حکومت تأثیر می پذیرند. مصداق چنین قرائتی از الگوهای پیوند را می توان در مصاحبه سال های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ مسئولان شورای عالی امنیت ملی و وزارت امور خارجه آمریکا ملاحظه کرد.

به گواه مطالعات، اثرات متقابل الگوهای پیوند، به نمایندگی افکار عمومی در سیاست خارجی می پردازند. طبق چنین فهمی، افکار عمومی به مثابه یک پدیده چند وجهی، هم بر حکومت ها در فرآیند تصمیم گیری در سیاست خارجی تأثیر می گذارند و

جدول ۱ تأثیر افکار عمومی بر سیاست خارجی بر مبنای الگوهای پیوند

پاسخ	فراوانی درصد	الگوی پیوند	فراوانی درصد
کنگره	۲۹	نمایندگان	۴۳
انتخابات ملی	۵		۷
مسئولات منتخب	۱		۱
رسانه های جمعی	۳۲	رسانه های جمعی	۴۸
پیمایش افکار عمومی	۱۸	افکار توده های مردم	۲۷
نامه نگاری و مکاتبات تلفنی	۱۱		۱۶
گروه های ذی نفع	۱۹	گروه ذی نفع	۲۷
سردبیران خبری	۴	نخبگان	۶
گروه دوستان	۲		۳
متخصصان و دانشگاهیان	۳		

۳ تیپولوژی پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی

۳.۱ افکار عمومی به عنوان متغیر مستقل

طبق چنین فهمی، برجستگی افکار عمومی در تکوین سیاست خارجی را می توان در تحمیل رفتار های خاص بر سیاست گذاران مطالعه کرد. یافته های داگلاس فویل از مطالعه پیوند بین رؤسای جمهور آمریکا و افکار عمومی، نشان می دهد که برخی رؤسای جمهور بیش از بقیه پاسخ گو هستند. حسب چنین فرضیه ای، در حالی که بیل کلینتون تحت تأثیر افکار عمومی در قضیه سومالی بوده است، جرج بوش به هدایت افکار عمومی در جنگ عراق دست زده است (Foyles, 1999). از سوی دیگر، برخی دیگر با مطالعه روابط چین-آمریکا در طی سه دهه (۱۹۷۹-۱۹۴۹)، به این نتیجه دست یافتند که افکار عمومی نقش قابل توجهی در سیاست خارجی آمریکا درباره چین ایفا کرد (Kusnitz, 1994). هم چنین برخی مطالعات هم با تبیین رابطه بین نظرسنجی ها و سیاست گذاران به ویژه در خصوص موضوعات امنیت ملی در دو دولت ریگان و بوش به این نتیجه رسیدند که همبستگی مثبتی بین ایستارهای عمومی و سیاست گذاری خارجی وجود دارد (Hinckely, 1992). در نهایت، برخی مطالعات با رویکرد انتخاباتی بر این باورند که ترس رهبران سیاسی از باخت انتخاباتی، امکانی برای تأثیرگذاری افکار عمومی بر سیاست خارجی به وجود می آورد (Rivilin, 2008).

۳.۲ افکار عمومی به عنوان متغیر وابسته

ابتنای این نسل بر منطق ارتداد و انکار، به مثابه ضمانتی برای غفلت از افکار عمومی در تصمیمات سیاست خارجی عمل می کند. حسب چنین قرائتی، افکار عمومی به مثابه منبع اندیشه های غیرعقلانی،

با تأمل در جدول بالا، اثرگذارترین الگوی پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی، رسانه های جمعی و نمایندگان منتخب می باشند. با وجود اهمیت مکانیسم های پیوند بی واسطه مانند نامه نگاری و تماس های تلفنی، حدّت و شدّت آن بر حسب ماهیت و جنس موضوعات فرق می کند. با تحوّل در نقش افکار عمومی در سیاست خارجی و اهمیت یابی رسانه های جمعی و نمایندگان سیاسی به عنوان شبکه های اصلی افکار عمومی، از نقش نخبگان کاسته شد. با این وجود، اشکال گوناگون الگوهای پیوند به عنوان یک متغیر وابسته هستند که سیاست گذاران خارجی بر اساس نوع موضوعات، پیشینه و جهت گیری های سیاسی خودشان، از یکی از منابع جهت نمایندگی افکار عمومی بهره می گیرند.

بنابراین، سیاست مداران کرسی طلب و خردمند با نگاه آینده نگارانه، درصدد پیوند با اکثریت افکار عمومی برمی آیند. اما افکار عمومی با رویکرد گذشته گرا، ضمن آزمون کارکردهای پیشینی سیاست مداران، اثرات غیر مستقیمی بر سیاست خارجی برجای می گذارند. بر اساس تز «عدول استراتژیک»، فراغت سیاست مداران از واکنش های انتخاباتی افکار عمومی از یک سو و تغییر افکار عمومی از سوی دیگر، انگیزه ای برای تعقیب اولویت های خودشان ایجاد می کند. اما نیک پیدا است که تغییر افکار عمومی، لزوماً به تغییر مواضع سیاستی تصمیم گیران نمی انجامد. حال با تدقیق در الگوهای پنجگانه بالا، پیوندهای گوناگونی از افکار عمومی و سیاست خارجی می توان برشمرد که هر یک با منطق و استانداردهای مشخصی به تبیین چنین ارتباطی دست می زنند.

². Douglas Foyles

¹. Strategic Shirking

بر حسب نوع موضوع سیاست خارجی، نیروهای میانجی می توانند ساختار سیستم سیاسی، مواضع مسئولان منتخب، نوع رهبری سیاسی، تأثیر ارتباطات الیستی و درک نخبگان از افکار عمومی باشد. به بیان دیگر، جنس و نوع موضوعات سیاست خارجی، اثرات گوناگونی از افکار عمومی ساطع می کند. یافته های پژوهشی توماس گراهام از مطالعه اثرات افکار عمومی بر هفت دولت آمریکا، با وجود تأکید بر اثرات افکار عمومی در مراحل ابتدایی، نشان از کاهش شدید چنین تأثیراتی در مرحله غایی سیاست گذاری دارد (Holsti, 2004: 197-198).

الگوهای چهارگانه پیوند، نشان از لایه های مختلف رفتار سیاست خارجی و سطوح چندگانه اثرگذاری افکار عمومی بر آن دارد. در بیان دیگر، برخلاف قرائت های ارتدوکس، پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی، لزوماً خطی نیست بلکه ملهم از جنگ ویتنام و به ویژه در طی بیش از دو دهه اخیر، فهم رابطه بین افکار عمومی و سیاست خارجی با تغییرات قابل توجهی همراه شده است. حسب چنین تغییری، بازاندیشی اندیشه ورزان ژرف نگر در افکار عمومی و رفتارهای سیاست خارجی معاصر، به پیوند متقابل بین افکار عمومی و سیاست خارجی منجر شد.

۴ پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی در دوران معاصر

افکار عمومی به عنوان یکی از نیروهای اجتماعی داخلی اثرگذار بر سیاست خارجی، در رژیم های دموکراتیک به مثابه یک هنجار و ضرورت، و در رژیم های غیردموکراتیک به عنوان ناهنجاری و ناروایی انگاشته می شود. وجه تمایز افکار عمومی جمعی از افکار فردی در ثبات و پایداری بیشتر آن نهفته است. اما به گواه پیمایش ها، تغییر دفعی افکار عمومی در موضوعات سیاست خارجی، لزوماً به معنای گشت و بازگشت نیست (Page &

به عامل بازدارنده تأمین منافع ملی بدل می شود. نگاه ابزاری و تاکتیکی این رویه مطالعاتی، افکار عمومی را ذخیره حمایتی برای مواضع سیاسی تصمیم گیران می پندارد. در سوی دیگر، سیاست مداران هم با تجهیز شناختی ناموثق افکار عمومی (جنگ عراق)، و انحصار اطلاعاتی (جنگ اول خلیج فارس)، به دستکاری بر افکار عمومی دست می زنند. هم چنین، حمایت رئیس جمهور از مواضع افکار عمومی جهت افزایش پایگاه اجتماعی و رسانه ای در مبارزات انتخاباتی، مدل دیگری از دستکاری در افکار عمومی است. بنابراین، به گواه مطالعات و تحقیقات، موضع اصلی رؤسای جمهور آمریکا از هری ترومن (۱۹۵۳-۱۹۴۵) تا بیل کلینتون (۲۰۰۱-۱۹۹۳)، تلاش برای هدایت و پاسخ گویی به افکار عمومی در موضوعات سیاست خارجی بوده است.

۳.۳ روابط متقابل بین افکار عمومی و سیاست خارجی

برخلاف دو رویه اول، این رویه مطالعاتی نه قائل به رابطه یک طرفه که بر پیوند متقابل بین افکار عمومی و سیاست خارجی تأکید می کند. اگر جنگ ویتنام، منطق و دلیل اصلی تابعیت لیندون جانسون از افکار عمومی بود، بیل کلینتون به هدایت افکار عمومی اهتمام ورزید. این گونه موضع گیری با سنجش واکنش های افکار عمومی شکل می گیرد. طبق چنین فهمی، افکار عمومی در قضیه سومالی و رواندا تنها به عنوان کاتالیزگری جلوه یافت که قدرت کافی برای تغییر رفتار حکومت نداشت. در چنین شرایطی، سیاست گذاران با استفاده ابزاری از افکار عمومی، برای متقاعد سازی دولت ها بهره می جویند.

۳.۴ میانجی گری بین افکار عمومی و سیاست خارجی

این نسل از تحقیقات با استخدام رهیافت اسفنجی، اثرگذاری افکار عمومی بر سیاست خارجی را مشروط به نیروهای اجتماعی میانجی می پندارد.

². Collective Public Opinion

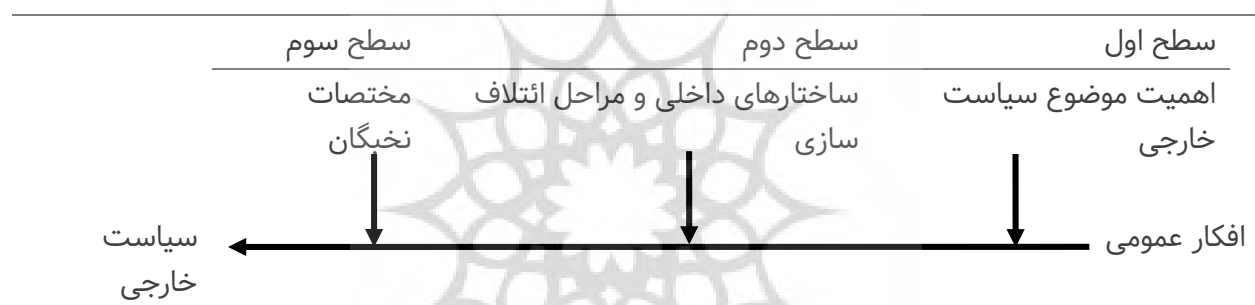
¹. Thomas Graham

افکار عمومی، چگونگی اثرگذاری بر سیاست خارجی و سطح تأثیر افکار عمومی، به پاشنه آشیل مطالعات نوین بدل شد.

اما در پرتو تحولات و دگرپرسی های جدید، پرسش از این که «آیا» افکار عمومی بر سیاست خارجی اثر دارد، به «چه زمانی» افکار عمومی بر سیاست خارجی اثر می گذارد، بدل شده است. چنین خوانش های نوینی مترصد تبیین متغیرهای میانجی بین افکار عمومی و سیاست خارجی در سطوح مختلف هستند.

(Shapiro, 1992: 54-55)، بلکه ملهم از سطح حمایت عمومی، نوع رفتار در قبال کشور ثالث، شرایط و محیط تصمیم، مکانیسم ها و راهبردهای سیاست خارجی است. طبق چنین فهمی، تغییر افکار عمومی برآیندی از زنجیره ای از علّیت های اجتماعی و فردی است که علاوه بر شناسه های جمعیت شناختی و ویژگی های نهادین، به متغیرهای جامعه شناختی و مختصات ساختاری رفتار سیاست خارجی بستگی تام دارد. در بیان دیگر، تغییرات افکار عمومی ناشی از تغییرات جمعیتی و واکنش های منطقی به تحولات جهانی و اطلاعات واصله می باشد. با این وجود، فقدان اجماع درباره چپستی

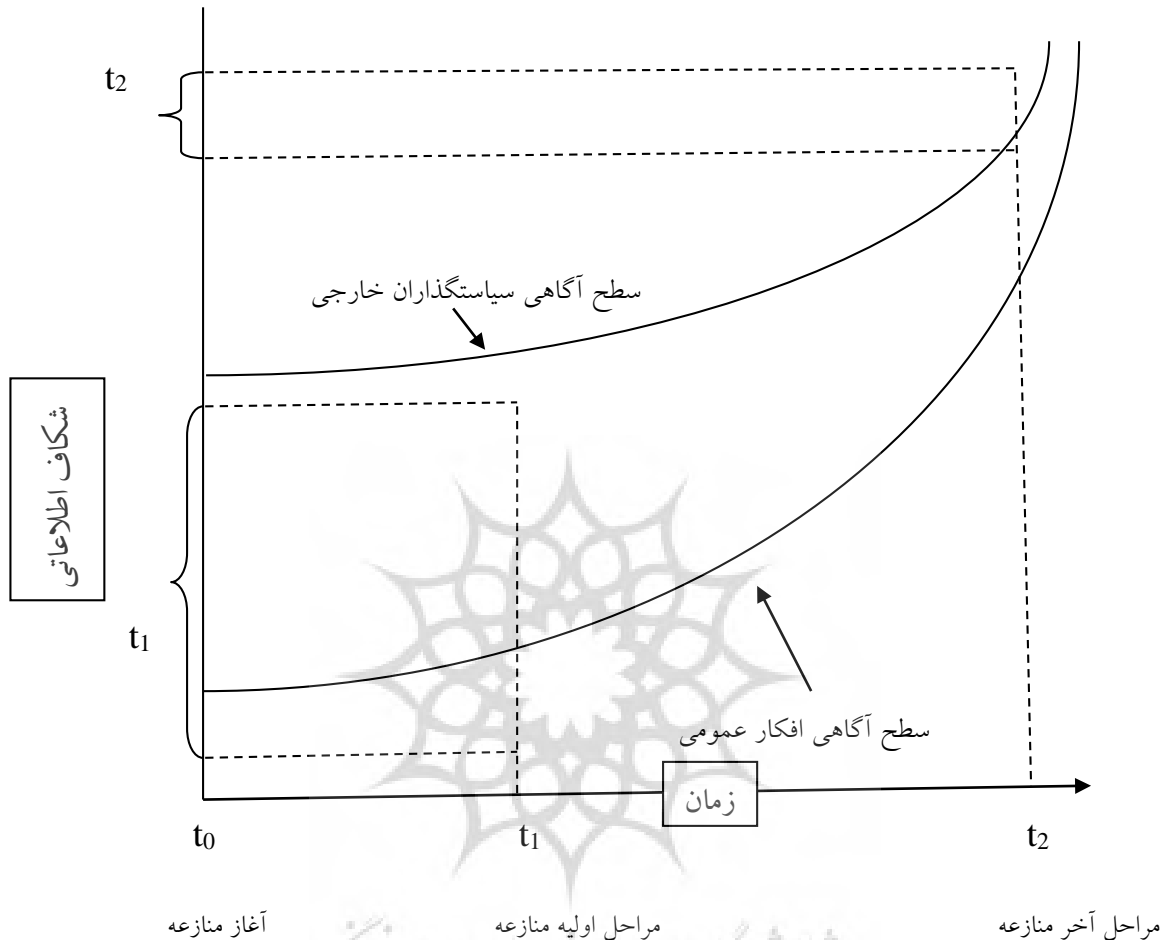
جدول ۲ سطوح گوناگون اثرگذاری متغیرهای میانجی در رابطه افکار عمومی و سیاست خارجی



اساسا فهم بهتر پیوند علی بین رسانه های جمعی، افکار عمومی و سیاست خارجی زمانی میسر است که آنها را به عنوان بازیگران برابری تلقی نمائیم که از طریق روابط متقابل، بر پیامدهای سیاست خارجی تأثیر می گذارند. بر اساس این خوانش، سیاست خارجی بازاری است که به توزیع دانش و اطلاعات مبادرت می کند. این گونه سیاست توزیعی لزوما سیاست خارجی را در نزد افکار عمومی برجسته نمی سازد. در چنین وضعیتی، موازنه به سود سیاست گذار تغییر می یابد. چنین ناموازنه ای را به ویژه در مراحل اولیه منازعه و شکاف اطلاعاتی بین سیاست گذاران خارجی و افکار عمومی به وضوح می توان نگرینست. حال آن که اختلاف سیاست گذاران و تحریف واقعیات توسط آنها، با تجهیز شناختی افکار عمومی

با عنایت به جدول بالا، یکی از نیروهای میانجی اثرگذار بر پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی به ویژه در پرتو تحولات و دگرپرسی های نوین، رسانه های جمعی و شبکه های اجتماعی هستند. اهمیت رسانه های جمعی در تجهیز شناختی افکار عمومی از چگونگی فهم سیاست، چگونگی درک اهمیت موضوعات سیاست خارجی و نحوه برآورد رفتارهای سیاست گذاران است. با وجود اشتها رسانه ها به نیروی میانجی، یک نوع خوانش، رسانه ها را کمربند حائل (Brody, 2001: 11-15) و خوانش دیگر آن را محصول رسانه ها می داند (Paletz, 2002: 44-65). برخلاف این خوانش های متناقض، نگاهشسته جاری قائل به روابط متقابل بین رسانه های جمعی، افکار عمومی و سیاست خارجی است.

از مجرای رسانه ای، شکاف اطلاعاتی بین افکار عمومی و رهبران سیاسی را کاهش می دهد.



شکل ۲ شکاف اطلاعاتی بین سیاست گذاران خارجی و افکار عمومی

های مختلف فشار و نفوذ بر سیاست گذاران، بستری برای تغییر رفتار سیاست خارجی و حتی تغییر ساختاری سیاست فراهم نمود. اما فهم سطح توانمندی افکار عمومی در پرتو شبکه های اجتماعی نوظهور و اثرات آن بر سیاست خارجی، نیازمند توجه به «تصمیم گیری در سیاست خارجی»، «تئوری نمایندگی سیاسی» و «رفتار افکار عمومی» می باشد. با وجود اهتمام متغییرها برای واکاوی سطح نفوذ افکار عمومی در سیاست خارجی، نیک پیدا است که

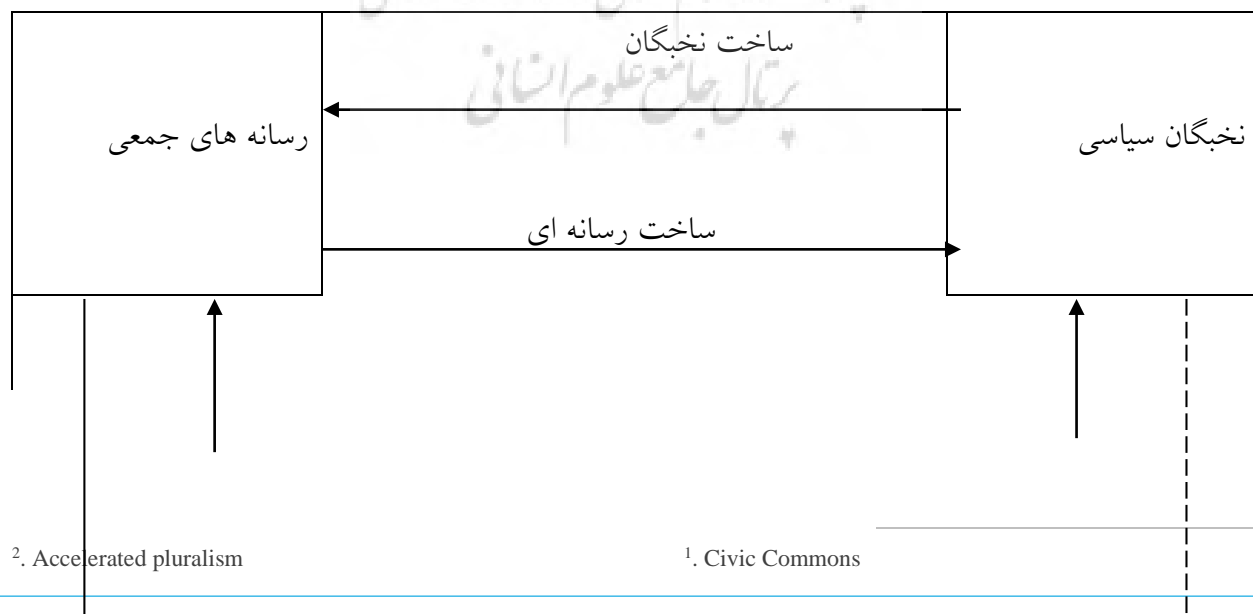
فارغ از نوع رژیم سیاسی، شبکه های اجتماعی و رسانه های جدید کمک به ائتلاف افکار عمومی جهت اثرگذاری بر سیاست خارجی می کنند. در واقع، رسانه های جدید ضمن کمک به تشکیل حکومت الکترونیکی، بستری برای تجهیز آنلاین اطلاعاتی افکار عمومی از سیاست گذاری خارجی مهیا می کنند. این فناوری نوین به مثابه ساختار فرصت سیاسی جدید، مکانیسمی برای تکوین جنبش افکار عمومی به وجود آورد که با گسترش دسترس پذیری، تبادل اطلاعاتی، کنش ورزی نوین سیاسی و گونه

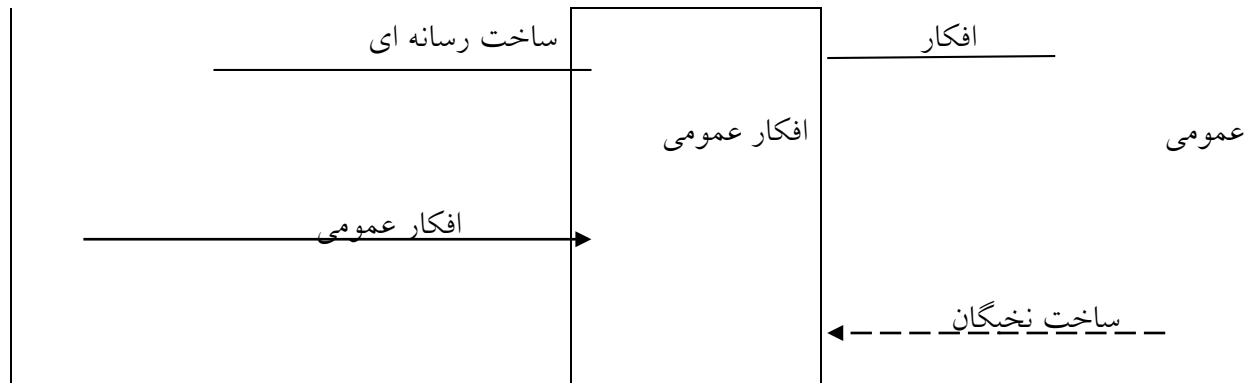
به تنهایی نمی توانند تمامی زوایای چنین پیوندی را احصاء نمایند.

بر حسب چنین قرائتی، شبکه های اجتماعی، نیرویی برای تبدیل شهروندان به کارگزاران سیاسی هستند که با تمرکززدایی از ساختار سیاسی داخلی، ظرفیت سیاسی شهروندان جهت اثرگذاری بر سیاست خارجی را تقویت می کنند. چنین تحوّل به شکل گیری جامعه مدنی سایبری فعالی منجر خواهد شد که اولویت های جمعی آن ها را مستقیم به نخبگان سیاست گذار منتقل می کند. اما استفاده ابزاری نخبگان سیاسی از شبکه های اجتماعی به ناموازنه قدرت منجر می شود. برخلاف الگوی تمرکززدا، این خوانش با تأکید بر ماهیت رُتبی شبکه های اجتماعی، بر این مفروض پایبند است که شبکه های اجتماعی توسط تصمیم گیران و سیاست گذاران هدایت می شوند (Baum & Potter, 2019: 750-752). صرف نظر از نگاه ارزشی دو رهیافت خوش بینانه و بدبینانه، مطالعات نشان می دهند که شبکه های اجتماعی به کمون های مدنی نوینی^۱ بدل شدند که تبادل اطلاعات، بساطی برای اجماع دموکراتیک به وجود آورد (Blumler & Coleman, 2001: 76-101). در سوی دیگر، برخی از پژوهش گران ارتباطات سیاسی مدّعی اند که تبادل

دیدگاه های مختلف ضرورتاً به معنای استخدام آنها در نهادهای سیاست-گذار نیست، بلکه تعدّد دیدگاه ها و تکثر قرائت ها به کثرت گرایی شتابنده منجر خواهد شد که به چندپارگی و شکاف افکار عمومی می انجامد (Sunstein, 2001: 13-29). در پرتو چنین تحوّلانی، مطالعات نوین ضمن مخالفت با پیوند یک سویه و تک ساحت بین افکار عمومی و سیاست خارجی، آن را یک الگوی پویا و چرخه ای معرفی می کنند که بر اساس آن، تمامی بازیگران درون سیستم در ارتباط با یکدیگرند. به این معنا که اثرات نیروهای اجتماعی بر یک سطح، سطوح دیگر را هم متأثر می کند. در بیان دیگر، منطق اصلی این قرائت، نفوذ عمودی و افقی است. هم چنین، نه تنها افکار عمومی تحت تأثیر ساخت های نخبگی هستند، بلکه خودشان هم به یکی از بازیگران اصلی در رقابت ساخت ها بدل می شوند. بدون تردید، نخبگان سیاسی با گسترش قرائت ها، برآوردها و یا حلّ و فصل یک موضوع از یک سو و تضمین همسازی بین ساخت های مطلوب خودشان و ساخت رسانه های جمعی، درصدد تأثیرگذاری بیشتر می باشند (Zaller & Chiu, 2000: 43-48). حال آن که تنها در شرایط اضطراری، نخبگان سیاسی به صورت مستقیم، افکار عمومی را مخاطب قرار می دهند.

جدول ۳ الگوی چرخه ای پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی





گفتمان‌ها و ساخت‌های رقیب به ساختار سیستم سیاسی بستگی تام دارد.

سوم، ناکامی سیاست‌گذاران خارجی در رقابت گفتمانی و عدم پشتیبانی افکار عمومی از رفتارهای سیاست خارجی باعث می‌شود تا تصمیم‌گیران با تمارض، مسئولیت را به دوش افکار عمومی بیندازند. این فرضیه بر پیوند متقابل بین اهمیت موضوعی سیاست خارجی و گفتمان‌ها تأکید می‌کند. طبق این فرضیه، هر چه یک موضوع در سیاست خارجی اهمیت بیشتری برای افکار عمومی داشته باشد، علاقمندی بیشتری به رفتار راهبردی تصمیم‌گیر نشان می‌دهند. از منظر دیگر، زمانی که سیاست‌گذاران خارجی درصدد تکوین گفتمان نوین و اشاعه رسانه‌ای آن برآیند، نخبگان اپوزیسیون با تدوین گفتمان‌های معکوس، به تضعیف انحصار اطلاعاتی سیاست‌گذار مبادرت می‌کنند. به تبع چنین شرایطی، قطبی شدن گفتمان‌های الیتستی ضمن پوشش رسانه‌ای، به حساسیت افکار عمومی به موضوعات سیاست خارجی منجر خواهد شد. در نتیجه، تضارب گفتمانی تشدید می‌شود، گفتمان‌های مسلط شکننده می‌شوند و در نهایت، احتمال پاسخ‌گویی به افکار عمومی افزایش می‌یابد.

بنابراین، بر اساس این ملاحظات، شکاف بین تصمیم‌گیران و افکار عمومی به ویژه در عصر نوین، خطرناک و تهدیدکننده است. چنین تهدیدی با ارسال سیگنال‌ها و نمادهایی برای مخالفان، ضمن

حال با تعمق در تصویر بالا، فهم پیوند بین افکار عمومی و سیاست خارجی از مجرای سه سناریوی رقیب امکان‌پذیر است. اول، کنترل ساخت‌های موضوعی توسط حکومت و فقدان رقیب در ساخت‌های یک سو به باعث می‌شود تا افکار عمومی تسلیم موضع سیاست خارجی حاکمیت شود. مراحل اولیه بحران نظامی به مثابه تجسم عینی چنین سناریویی، حکومت را به تنها منبع شناختی افکار عمومی بدل می‌کند که حتی رهبران سیاسی اپوزیسیون هم انگیزه‌ای برای انتقاد از رفتار دولت ندارند (Brody, 1991: 63-64). از این رو، فقدان دیدگاه‌های رقیب برای گفتمان‌های مسلط الیتستی، به مقبولیت رفتارهای سیاست خارجی حکومت در رسانه‌های جمعی و افکار عمومی بدل می‌شود. دوم، مواجهه افکار عمومی با ساخت‌های رقیب قرائت سیاسی مسلط، به انکار گفتمان‌های حکومتی و سیاست‌گذاران خارجی می‌انجامد. اقتضای محدودیت‌های سیستمی-ساختاری ضمن تغییر گفتمان مسلط، فرصتی برای گفتمان‌ها و ساخت‌های رقیب ایجاد می‌کند. حال آن‌که فعالیت‌های رسانه‌ای، موازی‌گرایی سیاسی و دستکاری حکومت، رسانه‌ها را به آینه تمام‌نمای گفتمان سیاسی بدل می‌کند (Hallin & Mancini, 2004: 12-18). در چنین سیستمی، ظهور یک گفتمان رقیب، با بی‌ثبات‌سازی مواضع تصمیم‌گیران، به منبع مشروع شناختی بدل خواهد شد (Bakir, 2010: 56-78). اما نیک پیدا است که ظهور

یافته های پژوهش جاری نشان می دهند که در دوران بحران و موضوعات حساس سیاست خارجی، رابطه بین بهینگی کارکردی و مقبولیت سیاست گذاران خارجی ایجابی می شود. به بیان دیگر، در زمان بحران های ملی و یا موضوعات حساس سیاست خارجی، انسجام عقیدتی و ائتلاف سیاسی بیشتری در افکار عمومی ظهور می یابد. حال آن که در زمانی که موضوعات سیاست خارجی چندان حساسیت برانگیز نباشد، کثرتی از افکار به وجود می آید. در چنین وضعیتی، مردم با استخدام دکترین اولویت شناختی، به برآورد تمامی رفتارها و کارکردهای حکومت و سیاست گذاران خارجی دست می زنند. در بیان دیگر، بر اساس چنین منطقی، مردم بر اساس منطق سودانگار، بیش از بهینگی رفتاری، درصدد رضایت و ائتلاف هستند. چنین رفتاری ناشی از تئوری اقتصاد شناختی می باشد. اهمیت و حساسیت برخی موضوعات سیاست خارجی به حدی است که کج کارکردی سیاسی ضمن کاهش مقبولیت عمومی سیاست گذاران، مشروعیت سیاسی حکومت را هم کاهش می دهد و برعکس.

افزایش هزینه های رفتار دولت، با تحدید و تنزل انتخاب ها و پایایی سیاست خارجی، موقعیت سیاست گذاران خارجی را بی ثبات می کند. با احتساب این مخاطرات، موضوع تجهیز شناختی افکار عمومی و همسویی با سیاست گذاران خارجی به یک ضرورت در دوران معاصر بدل گردید.

۵ نتیجه گیری

فهم کارکرد دموکراسی، نیازمند سنجش پیوند افکار عمومی و سیاست گذاری است. از آن جایی که تغییر در سیاست گذاری خارجی در خلاء روی نمی دهد، بسیج سیاسی افکار عمومی به مثابه پایگاه اجتماعی تصمیم گیری و یا ذخیره حمایتی رفتار دولت ها، یک ضرورت است. حسب چنین خوانشی، تفاوت ادراکی بین افکار عمومی و سیاست گذاران خارجی با کاهش عقلانیت تصمیم گیری، منطق رفتاری دولت را شکننده می سازد. اما حدوث تحولات و دگردیسی های نوین، قرائت های گوناگونی از پیوند افکار عمومی و سیاست خارجی را به ارمغان آورد که با انتقاد از خوانش های ارتدوکس و سنتی، افکار عمومی را به عنوان یکی از نیروهای اجتماعی اثرگذار هویت بخشیده است.

۶ منابع

منابع فارسی

مورگنتا، هانس جی (۱۳۸۷)، *سیاست میان ملت ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۹)، *رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی*، تهران: نشر نگاه معاصر (در آستانه چاپ).

منابع انگلیسی

Almond, G. (1960), *The American People and Foreign Policy*, London: Praeger.

Communication: Iraq, USA, UK, London: Continuum.

Bakir, V. (2010), *Sousveillance, Media and Strategic Political*

Baum, Matthew A. and Philip B. K. Potter (2019), "Media, Public Opinion, and Foreign Policy in the Age of

- Trump”, *Journal of Politics*, Vol. 81, No. 2, Pp: 747-756.
- Blumler, Jay and Stephen Coleman. (2001), *Realising Democracy Online: A Civic Commons in Cyberspace*, London: IPPR.
- Brody, R. A. (1991/ 2001), *Assessing the President: The Media, Elite Opinion, and Public Support*, Stanford: Stanford University Press.
- Cohen, B. (1973), *The Public's Impact on Foreign Policy*, London: Little, Brown.
- Converse, P. E. (1970), “Attitudes and Non-Attitudes: Continuation of a Dialogue”, In; Edward R. Tufte (ed), *The Quantitative Analysis of Social Problems*, London: Addison-Wesley.
- Curran, J. (1996), “Rethinking Mass Communication”, In; J. Curran, D. Morely, and V. Walkerdine (eds), *Cultural Studies and Communication*, London: Edward Arnold.
- Efimova, Anna and Denis Strebkov (2020), “Linking Public Opinion and Foreign Policy in Russia”, *The International Spectator*, Vol. 55, No. 1, Pp: 93-111.
- Entman, R. (2004), *Projection of Power: Framing News, Public Opinion and U.S. Foreign Policy*, Chicago: University of Chicago Press.
- Foyle, D. (1999), *Counting the Public in Presidents: Public Opinion and Foreign Policy*, Columbia: Columbia University Press.
- Hallin, Daniel C., and Paolo Mancini (2004), *Comparing Media Systems: Three Models of Media and Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hinckley, R. (1992), *People, Polls and Policy-Makers: American Public Opinion and National Security*, London: Lexington.
- Holsti, K. S. (1992), “Public Opinion and Foreign Policy: Challenges to the Almond- Lippmann Consensus Mershon Series: Research Programs and Debates”, *International Studies Quarterly*, Vol. 36, No. 4, Pp: 439-466.
- Holsti, K. S. (2004), *Public Opinion and American Foreign Policy*, Michigan: University of Michigan Press.
- Howard, M. (1983), “Reassurance and Deterrence”, *Foreign Affairs*, Vol. 61, Pp: 309-320.
- Iyer, Prithvi (2020), “Understanding the Indian Public opinion- Foreign Policy Relationship”, *Observer Research Foundation (ORF) Occasional Paper*, No. 284. https://www.orfonline.org/wp-content/uploads/2020/11/ORF_OccasionalPaper_284_PublicOpinion-ForeignPolicy.pdf.
- Jentleson, B. W. (1992), “The Pretty Prudent Public: Post-Vietnam American Opinion on the Use of Military Force”, *International Studies Quarterly*, Vol. 36, Pp: 49-74.
- Kusnitz, L. (1994), *Public Opinion and Foreign Policy: America's China Policy 1949-1974*, London: Greenwood Press.

- Lipari, L. (1999), "Polling as Ritual", *Journal of Communication*, Vol. 49, Pp: 83-102.
- Lippmann, W. (1952), *Public Opinion and Foreign Policy in the United States*, London: Allen and Unwin.
- Lippmann, W. (1991), *Public Opinion*, London: Transaction Publisher.
- Neack, L. (2008), *The New Foreign Policy: Power seeking in a Globalized Era*, London: Rowman & Littlefield Publishers, INC.
- Olmastroni, F. (2006), *Framing War: Public Opinion and Decision-Making in Comparative Perspective*, London: Routledge.
- Page, B. and Marshall M. Bouton. (2006), *The Foreign Policy Disconnect: What Americans Want from Our Leaders but don't Get*, Chicago: University of Chicago Press.
- Page, B. I., and R. Y. Shapiro. (1992), *The Rational Public: Fifty Years of Trends in Americans' Policy Preferences*, Chicago: University of Chicago Press.
- Paletz, D. L. (2002), *The Media in American Politics*, London: Longman.
- Powell, C. (2008), "The Craft of Diplomacy", In; E. R. Wittkopf & J. M. McCormick (eds), *The Domestic Sources of American Foreign Policy*, London: Rowman & Littlefield.
- Powlick, P. J. (1995), "The Sources of Public Opinion for American Foreign Policy Officials", *International Studies Quarterly*, Vol. 29, Pp: 427-451.
- Rivilin, A. F. (2008), *The Diversity Theory of Foreign Policy? American Presidents and Public Opinion* (PhD Thesis), Department of Political Science, University of Wisconsin-Madison.
- Rosenau, J. N. (1961), *Public Opinion and Foreign Policy*, London: Random House.
- Schiller, H. (1992), "Manipulating Hearts and Minds", In; Hamid Mowlana et al (eds), *The Triumph of the Image: The Media's War in the Persian Gulf: A Global Perspective*, London: Westview Press.
- Sobel, R. (2001), *The Impact of Public Opinion on U.S. Foreign Policy since Vietnam*, Oxford: Oxford University Press.
- Sunstein, C. (2001), *Echo Chambers: Bush v. Gore, Impeachment, and beyond*, Princeton: Princeton University Press.
- Tomz, Michael and Jessica L. P. Weeks (2020), "Public Opinion and Foreign Electoral Intervention", *American Political Science Review*. Pp: 1-18. https://iriss.stanford.edu/sites/g/files/sbiybj6196/f/publications/public_opinion_and_foreign_electoral_intervention.pdf.
- Zaller, John R., and Dennis Chiu (2000), "Government's Little Helper: U.S. Press Coverage of Foreign Policy Crises, 1946-1999", In; Brigitte L. Nacos, Robert Y. Shapiro, and Pierangelo Isernia (eds), *Decision Making in a Glass House*, London: Rowman & Littlefield.

